

مقایسه کلی بین رولز و هابرماس ما را به این نتیجه می‌رساند، که تئوری رولز از نظام فلسفی استدلالی قوی‌تری برخوردار است، حتی مفهوم گفت‌وگو که مرکز ثقل تئوری هابرماس است، در تئوری او از روشی فلسفی برخوردار است.

جان رولز در ۱۹۲۱ در بالتیمور در ایالت مری‌لند آمریکا به دنیا آمد؛ او چهار برادر داشت و در خانواده مرفهی بزرگ شد. در یکشنبه ۲۴ نوامبر ۲۰۰۲ در سن ۸۱ سالگی چشم از جهان فرو بست، رویدادهای سیاسی و اجتماعی در ایالات متحده آمریکا و در عرصه جهان بین سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۶۲ رولز را با این پرسش روبه‌رو ساخت که چه عواملی کشورهای همچون آمریکا را، که هسته‌ای دموکراتیک دارد، به سیاستی ناعادلانه در درون کشور و تجاوزگرانه در عرصه جهانی کشانده است. کمپانی‌های بزرگ نفتی و اسلحه‌سازی با کمک‌های مالی خود به سیاستمداران نفوذ خود را در تصمیم‌های سیاسی و اجتماعی پایدار ساخته‌اند.

رولز همواره خود را با این پرسش مواجه می‌دید که چگونه می‌توان از جامعه ناعادلانه کاپیتالیستی، بر اساس امکانات موجود به جامعه‌ای عادلانه دست یافت.

در جامعه‌ای مانند ایالات متحده آمریکا، که کنسرن‌های بزرگ کاپیتالیستی، موجودیت خود را به‌عنوان ابرقدرت‌های اقتصادی حاکم بر جامعه در تناقض با هر شکلی از عدالت اجتماعی می‌بینند، رولز خود را با این اندیشه مشغول می‌کند، که چگونه و تا چه حد انسان‌ها در چنین جامعه‌ای قابل نجات هستند، به‌طوری که زندگی‌شان ارزش واقعی زندگی کردن را داشته باشد. پرسش، این است که آیا یک او تویی واقع‌گرایانه و قابل کار است برای ایجاد یک چنین نظم اجتماعی امکان‌پذیر است. از نظر او به واقعیت پیوستن یک نوع عدالت اجتماعی منصفانه می‌تواند پاسخی به این پرسش باشد، به‌عبارت دیگر تا وقتی که بتوانیم با دلایل قانع‌کننده اثبات کنیم که عدالت اجتماعی در میان انسان‌ها امکان‌پذیر است، برای رسیدن به آن نیز تلاش خواهیم کرد.

رولز پنج نظام رژیم‌های مختلف را از یکدیگر متمایز می‌کند: "کاپیتالیسم آزاد" که بر مبنای آن اقتصاد کاپیتالیستی آزادانه و بدون کنترل بر اساس عرضه و تقاضا رشد می‌کند؛ کاپیتالیسم سالم، که به رفاه اجتماعی نیز توجه دارد؛ سوسیالیسم دولتی، با اقتصاد دیکته‌ای از طرف دولت؛ دموکراسی با حق تصاحب و سوسیالیسم لیبرال؛ سه نوع اول در معیارهای عدالت اجتماعی او نمی‌گنجد و تنها در یک نظام دموکرات حق تصاحب و یا یک نوع سوسیالیسم یا دموکراسی لیبرال می‌توان از عدالت اجتماعی سخن به میان آورد.

فلسفه سیاسی رولز، عدالت اجتماعی در یک نظام لیبرالیسم سیاسی است. پس از انتشار کتابش "تئوری عدالت اجتماعی" در ایالات متحده، سیل انتقاد چپ‌ها و راست‌های کمونیستار، که در هواداری از کلیت اجتماعی معتقد به رشد آزادانه سرمایه و سرمایه‌داری، بدون

## از تئوری عدالت تا لیبرالیسم

### سیاسی

اسفندیار طبری

(به مناسب درگذشت جان رولز)

آیا به یک تئوری عدالت نیاز داریم؟ محدوده و قلمرو این تئوری چه باید باشد؟ آیا باید این تئوری فقط جنبه آرمانی داشته باشد و به ما "امید" دهد یا امکان رسیدن به وضعی بهتر را از شرایطی بدتر فراهم آورد؟ در میان دیدگاه‌های بسیار متفاوت و واقع‌گرایانه‌ای که وجود دارد، دو جریان فکری مهم قابل تمایز است: مارکسیسم و لیبرالیسم. لیبرالیسم مدعی است که عدالت تنها در میدان آزادی امکان‌پذیر است.

برای مارکسیسم آزادی بدون عدالت معنا و مفهومی ندارد. برای لیبرالیسم، افزونی عدالت به محدودیت آزادی‌های فردی می‌انجامد، برای مارکسیسم تا تضاد بین کار و سرمایه عینیت دارد، عدالت اجتماعی بدون عینیت است. برای لیبرالیسم، وجود عدالت اجتماعی منصفانه بر اساس آزادی و شرایط عادلانه کار و تولید، با وجود انحصار در سرمایه امری ممکن و عملی است.<sup>۹۸</sup>

هابرماس در اثر خود به ضرورت وجود رادیکال دموکراسی اشاره می‌کند. جامعه مدنی بدون رادیکال دموکراسی ممکن نیست، بر این اساس وجود یک تئوری عدالت برای او ضرورتی ندارد. برای هابرماس تئوری عدالت اجتماعی رولز انتزاعی و آبسترتکت است. به این دلیل تلاش او بر این است که تئوری حقوق پایه‌ریزی کند.

از دیدگاه هابرماس "حقوق" هنجارهایی هستند که در یک روند دموکراسی پا به عرصه وجود می‌گذارند، حقوق از نظر هابرماس نقطه اتصال بین نظام و محیط زندگی است. از سوی دیگر او به رابطه بین حقوق و اخلاق می‌نگرد؛ هم اخلاق و هم حقوق در مشکلات یک جامعه تداخل دارند، اخلاق و حقوق از جنبه‌های متفاوتی به این مشکلات برخورد می‌کنند.

در حالی که اخلاق جنبه پایا شناسانه و هنجاری دارد، حقوق فرجام شناسانه است. از دیدگاه گفت‌وگویی، اخلاق و حقوق و اخلاق یکدیگرند، از سوی دیگر برای هابرماس رابطه بین فضای عمومی و خصوصی حائز اهمیت است. بقای چنین رابطه متقابل به وجود حقوق نیازمند است.

هدف هابرماس این است که به یک تئوری عملی برسد، که بر اساس واقعیت پی‌ریزی شده باشد. اما تئوری هابرماس از واقعیت موجود به دور است.

با توجه به شرایط گفت‌وگویی ایده آلی که هابرماس به دنبال آن است، چنین به نظر می‌رسد که تئوری هابرماس نیز جنبه ایده‌آلی دارد. یک

## فلسفه سیاسی رولز، عدالت اجتماعی در یک نظام لیبرالیسم سیاسی است. پس از انتشار کتابش "تئوری عدالت اجتماعی" در ایالات متحده، سیل انتقاد چپ‌ها و راست‌های کمونیتار، که در هواداری از کلیت اجتماعی معتقد به رشد آزادانه سرمایه و سرمایه‌داری، بدون هیچ‌گونه محدودیتی هستند، جاری شد. محدوده این انتقادات حتی به پارلمان امریکا و در انتخابات ریاست جمهوری کشیده شد.

در ارتباط با یک تئوری عدالت، به بنیادهای اجتماعی یک جامعه که ساخت اساسی آن جامعه را تعیین می‌کند، معطوف است. منظور رولز از بنیادهای و نهادهای اجتماعی سیستم‌های نظم عمومی، ادارات و مقام‌هایی با وظایف، حقوق، قدرت و نفوذ مشخص اجتماعی است. با تکامل فلسفه در مسیر تئوری علمی از قرن ۱۹ به این سو، فلسفه سیاسی اهمیت تئوریک خود را در میان فلاسفه از دست داد. با اهمیت روز افزون شناخت علمی و تجربی ممکن بودن فلسفه سیاسی به زیر پرسش رفت. در این روند هویت "فلسفه سیاسی" به فراموشی سپرده شد و به‌عنوان بخشی از علم اخلاق استقلال خود را از دست داد. این توهم که فلسفه تنها در چارچوب تئوری علمی ممکن است، اندیشه مسلط در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم بود.

رولز در ۱۹۷۱ کتاب معروف خود "تئوری عدالت" را انتشار داد. چیزی که به این اثر اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهد، استدلال‌های دقیق فلسفی است که می‌توان گفت پس از لویاتان هوبز در نوع خود بی‌نظیر است، از این رو می‌توان گفت انتشار "تئوری عدالت" رولز نقطه عطفی در پژوهش‌های فلسفه سیاسی در دوران ماست. در این اثر ایده کهن قراردادهای به‌حیات تازه‌ای دست یافت و با تئوری بازی‌ها در نتیجه انتخاب اجتماعی و فلسفه سیاسی به محتوایی مدرن رسید. اثر رولز رنسانس فلسفه سیاسی قرن ماست و منعکس‌کننده پروژه‌ای است برای استدلال فلسفی آزادی افراد و بنیادهای اجتماعی در جامعه. هدف رولز این است که به جامعه موجود کاپیتالیسم ساختی لیبرالی و عادلانه بدهد، هدف او براندازی سرمایه‌داری نیست بلکه به‌سازی آن است.

تئوری عدالت رولز، عدالت اجتماعی منصفانه نام دارد. در این نظام هرکسی به اندازه لیاقت، کار، کوشش و هوشش می‌تواند کسب موفقیت کند. برخلاف فلسفه سیاسی مارکسیسم - لنینیسم در فلسفه سیاسی رونر، آزادی و تساوی برای هر فرد در جامعه چه کارگر یا سرمایه‌دار، موافق یا مخالف، شرط اساسی عدالت اجتماعی است. در این نظام تنها نظم و قانونی عادلانه است که با توافق منصفانه افراد جامعه همراه باشد که در نهایت توسط بنیادهای اجتماعی به اجرا گذاشته شود. در نظام عدالت اجتماعی منصفانه، فراد به‌عنوان یک فرد اخلاقی شناخته

هیچ‌گونه محدودیتی هستند، جاری شد. محدوده این انتقادات حتی به پارلمان امریکا و در انتخابات ریاست جمهوری کشیده شد. می‌توان از رونالد ریگان به‌عنوان نماینده جناح راست و کلینتون نماینده جناح چپ کمونیتاریست‌ها نام برد. از سوی دیگر انتقادات سازنده بسیاری از فیلسوفان و جامعه‌شناسان در تمام دنیا (مهم‌ترین آن‌ها هابرماس، جامعه‌شناس معاصر آلمانی) رولز را بر آن داشت، که در اثر بعدی اش، لیبرالیسم سیاسی (Political Liberalism) تا اندازه‌ای، مشکلات، انتقادات و دیدگاه‌های قدیمی موجود در اثر اول را اصلاح کند. "لیبرالیسم سیاسی" حدود بیست سال پس از انتشار "تئوری عدالت" نگاشته شد، در "لیبرالیسم سیاسی" رولز بسیاری از دیدگاه‌های پیشین خود را در نتیجه انتقادات، بحث‌ها و انتقاد از خود تصحیح کرد. این اثر تازه رولز علاوه بر تکرار "تئوری عدالت" از پیچیدگی به مراتب بیشتری برخوردار است.

خاستگاه رولز در "لیبرالیسم سیاسی" نوعی "پلورالیسم عقلانی" است. مشخصه جامعه دمکرات (یعنی براساس پیش شرط‌های هنجاری) نوعی پلورالیسم است که از "آموزش‌های کامل عقلانی" برخوردار است. عدالت یعنی:

- هرکسی به اندازه لیاقتش (پلاتون)

- سرنوشت بهترین قاضی برای عدالت است! (هگل)

- امکانات و شانس مساوی برای همه،

- کار بدون استثمار و...

رولز می‌گوید "عدالت اولین نیک نهاد بنیادهای اجتماعی است" او در این‌جا از یک دیدگاه اخلاقی به عدالت می‌نگرد و به تمایز دو مفهوم متفاوت در اخلاق می‌پردازد:

اخلاق به معنای "Moral" که مربوط به روابط متقابل بین بنیادهای اجتماعی درون جامعه است و اخلاق به مفهوم "ethic" که منعکس‌کننده روابط و رفتارهای بین افراد درون جامعه است. با این تعبیر، تئوری عدالت مربوط به مورال و بنیادهای اجتماعی است. بدیهی است مورال و اتیک نمی‌توانند از یکدیگر جدا باشند و تأثیر متقابل بین این دو همواره جاری است. با وجود این، توجه اساسی رولز

## برای رولز عدالت نخستین فضیلت بنیادهای اجتماعی است، همچون حقیقت در نظام‌های فکری، یک تئوری، هر چند که زیبا و منسجم به نظر آید، اگر گویای حقیقت نباشد، باید به دور ریخته شود و توسط تئوری‌های جدید جایگزین شود. بر همین اساس قوانین و بنیادهای اجتماعی ناعادلانه باید عوض شوند و جای خود را به بنیادها و قوانینی عادلانه دهند.

می‌کند. رولز تئوری فایده‌آوری یوتیلیتاریسم را رد نمی‌کند، اما ارتباط بین آن و تئوری عدالت نمی‌بیند، چرا که برای یوتیلیتاریسم عدالت موضوعی ندارد. رولز "مقایسه منافع میان فردی" را جانشین افزایش منافع کل جامعه می‌کند. در این رابطه رولز تا حد زیادی از تئوری بازی‌ها بهره می‌جوید.

همواره تصمیمی را اتخاذ کن، که در بدترین شرایط بهترین نتیجه را می‌دهد.<sup>۹۹</sup> تئوری عدالت رولز، متعلق به خانواده تئوری‌های قراردادی است، یعنی تئوری‌هایی که اساس استدلالی خود را در وجود بنیادهای اجتماعی و رفتارهای اخلاقی بر توافق و قرارداد میان افراد مساوی و آزاد جامعه استوار می‌بینند. از سوی دیگر رولز مدلی دیگر (به غیر از مدل قراردادی) ارائه می‌دهد، مدل "پیوستگی منطقی" اصول مشخص اخلاق در زندگی روزمره است. هنجارها در این میان جنبه شهودباوری دارند، یعنی از طبع انسان بودن نشأت می‌گیرند. درحالی که از طریق تئوری قراردادها می‌توان به اصول قطعی و همیشگی عدالت رسید، مدل توازن فکری تنها به نتایج موقتی می‌انجامد. در اثر بعدی‌اش "لیبرالیسم سیاسی" رولز به‌ویژه بر اساس کنستروکتیویسم کانتی به ابعاد تازه‌ای از "توازن فکری" (reflective equilibrium) می‌رسد.

روند کاری تئوری‌های قراردادی، سیستماتیک است. این‌گونه تئوری‌ها اساس استدلال خود را نه بر اراده خداوندی و نه بر ضرورت‌های عینی طبیعی استوار می‌بینند.

برای رولز عدالت نخستین فضیلت بنیادهای اجتماعی است، همچون حقیقت در نظام‌های فکری، یک تئوری، هر چند که زیبا و منسجم به نظر آید، اگر گویای حقیقت نباشد، باید به دور ریخته شود و توسط تئوری‌های جدید جایگزین شود. بر همین اساس قوانین و بنیادهای اجتماعی ناعادلانه باید عوض شوند و جای خود را به بنیادها و قوانینی عادلانه دهند.

رولز در جامعه، نظامی پر ثمر و همیارانه می‌بیند که در آن رابطه افراد متقابل است، در عین حال که هر فرد به دنبال افزایش میزان منافع فردی خویش است. هر فرد تمایل دارد "بیش از کمتر" داشته باشد. وظیفه یک تئوری عدالت طرح تقسیم عادلانه نالها بر اساس اصول

می‌شود. یک فرد اخلاقی، فردی است که نخست به‌طور غریزی درکی از عدالت دارد (غریزه عدالت)؛ دوّم فردی عقلانی است، یعنی می‌تواند به‌شکلی انتزاعی با مسائل برخورد کند (عقلانیت) و سوم، در رسیدن به هدف کوشاست (موفقیت). همه افراد جامعه دارای چنین توانایی‌هایی هستند، مدلی که رولز از عدالت اجتماعی منصفانه ارائه می‌دهد، مدل یک جامعه‌ای است، که دارای این ویژگی‌هاست؛ کنترل و نگهداری جامعه از طریق درک عادلانه عمومی، افراد اخلاقی آزاد و مساوی به‌عنوان اعضای جامعه، ثبات و پایداری بر اساس عدالت غریزانه. در چنین جامعه‌ای دموکراسی و آزادی افراد، پدیده تضمین شده‌ای است.

اصول انصاف در عدالت رولز دارای دو مشخصه است:

- انصاف به‌عنوان وظیفه: حقوق و وظایف نتیجه رابطه متقابل بین منافع است، به طوری که منافع جنبه فردی یا گروهی ندارد بلکه منظور منافع کل جامعه است.
- انصاف به معنای اخص: انصاف متقابل تحت شرایط منصفانه قابل اجراء است. به‌گونه‌ای که انصاف پیش شرط شرایطی را منعکس می‌کند، که در آن همه اعضای جامعه مساوی و آزاد هستند.
- در ارتباط با وجود هنجارها در جامعه و شیوه نگرش به این هنجارها می‌توان این تئوری‌ها را از یکدیگر متمایز کرد.
- فایده‌گرایی اصولی: هنجارها باید فایده‌مند باشند.
- سارکسیسم: هنجارها انعکاس روابط اجتماعی و اقتصادی هستند.
- شهود باوری (Intuitionism): هنجارها نتیجه بدیهیات طبیعی و اعتقادی فرد هستند.

- تئوری قراردادها: هنجارها توافق اجتماعی هستند.

فایده‌گرایی مجموعه‌ای است از تئوری انتخاب عقلانی (تئوری تصمیم‌ها) با اصل بیشینه‌سازی فایده و تئوری انتخاب اجتماعی (اصل تقدم کل). برای یوتیلیتاریسم اصل فایده‌بازی کل جامعه محوری است، حتی اگر فایده کل به زیان اقلیت محدودی در جامعه باشد. یوتیلیتاریسم اصولی با پذیرش هنجارهای مفید از مطلق بودن یوتیلیتاریستی دوری

وجود "پرده غفلت" (veil of ignorance) است، این اصل ضمانت می‌کند که هیچ کس از شرایط و جایگاه اجتماعی فردی خود آگاه نباشد، چرا که در غیر این صورت عناصر حسادت و برتری مابع از تصمیمی عاقلانه در رسیدن به اصول عدالت می‌شوند. ایده عدالت منصفانه رولز خاستگاهی است برای دستیابی به اصول تئوری عدالت اجتماعی. اساس این ایده آل را می‌توان خلاصه کرد، اصولی که وظیفه برقراری نظم پایه ای در جامعه را دارند و به این وسیله تقسیم کالاهای اساسی و ضروری در جامعه را به گونه‌ای عادلانه ممکن می‌سازند.

رولز در مراحل بعدی تئوری خود به بررسی دقیق بنیادهای اجتماعی و روابط متقابل آن‌ها با نظام اداری، نظام تساوی در دموکراسی، همکاری‌های اجتماعی، اولویت در حقوق بنیادین و مسأله افکار عمومی می‌پردازد، که بررسی آن از این مختصر به دور است.

آزادی و تساوی دو اصل مهم تئوری عدالت رولز هستند. تعبیر رولز از آزادی تا حد زیادی انتزاعی است و این مشکلی است که دامن‌گیر فلسفه او می‌شود. آزادی تنها در چارچوب منافع مشخصی قابل تصور است، در مرحله دیگری از تئوری اش رولز به اولویت‌های آزادی‌های اساسی تأکید می‌کند. این در حالی است، که مفهوم آزادی از طریق روابط انتزاعی حاکم در جایگاه نخستین تعیین می‌شود. به طوری که هگل نیز نشان می‌دهد، مفهوم حقوق صوری بدون وجود حقوق مشخصی که دامنه عینی حقوق را تعیین می‌کند کاملاً بی‌معناست. بر همین اساس می‌توان استدلال کرد که مفهوم آزادی و اصول تعیین شده آن از سوی رولز شکلی صوری دارد که منعکس‌کننده پیش شرط‌ها و اصل حاکم بر جایگاه نخستین است، و از واقعیت مشخص تا حد زیادی به دور است، زیرا این اصول ناشی از یک نوع آزمایش فکری است. برخلاف آن، پیش فرض هوبز، که انسان‌ها در جایگاه نخستین و شرایط اولیه خصلت گرگ منشانه دارند، تابع هیچ پیش شرط ذهنی و صوری نیست.

تئوری عدالت رولز مرحله تکاملی خود را آغاز کرده است، این تئوری را خود او در "لیبرالیسم سیاسی" تا حد زیادی تصحیح کرده است. رولز در سال‌های آخر عمر خود اثر دیگری که مجموعه درس‌های دانشگاهی او بود، منتشر کرد: فلسفه اخلاق. درباره تاریخ اخلاق انتشارات بسیاری وجود دارد. اما آنچه که این اثر را برجسته می‌کند، پیوندی است که او بین تئوری اخلاق و فلسفه سیاسی برقرار کند.

#### پی‌نوشت

۱. بیشتر درباره "مفهوم عدالت در مارکسیم و لیبرالیسم"

۲. بیشتر درباره "تئوری تصمیم‌ها"

۳. درباره مدل "توازن فکری"

مورد پذیرش است. تئوری عدالت باید اوتوپی یک "جامعه نیک بسامان" (Well - ordered Society) باشد؛ جامعه‌ای که تمامی اعضای آن تصور واحدی از عدالت دارند و بنیادهای اجتماعی از اصول پایه‌ای چنین تصویری پیروی کنند. ساخت بنیادین جامعه نیک بسامان عادلانه است. خاستگاه تئوری کلاسیک عدالت اجتماعی هوبز شرایط طبیعی مابین انسان‌هاست که در آن رابطه گرگ و گوسفند حاکم است. خاستگاه تئوری رولز شرایطی عادلانه و بسامان بر اساس اصولی فرضی است. در خاستگاه هوبز (که همچون خاستگاه رولز جنبه تصویری دارد) هیچ اصولی بر جامعه حاکم نیست و افراد بر اساس خصلت گرگ منشانه‌شان در رابطه متقابل قرار می‌گیرند. با این فرض هوبز به توجیه فلسفی و اجتماعی قدرت قانونمند حاکمیت می‌رسد. خاستگاه رولز جامعه نخستین است که اصول مشخصی تعیین‌کننده خصلت این جامعه فرضی هستند، هدف رولز از آزمایش تخیلی اش درباره جایگاه نخستین، رسیدن به "اصول" عدالت است که مورد قبول همه احزاب و گروه‌ها باشد.

رولز در ابتدا با ارائه و طرح ایده جایگاه نخستین، تلاش می‌کند شکلی تا جایی ممکن ساده از نوعی عدالت اجتماعی منصفانه ارائه دهد. در این رابطه با این فرض آغاز می‌کند که همه انسان‌ها به طور غریزی درکی از عدالت دارند. از نظر او انسان‌ها در جایگاه نخستین مساوی هستند، به این مفهوم که در انتخاب قوانین اساسی صاحب حقوق مساوی هستند. بر این اساس، در مرحله نخست، ایده تساوی و داشتن عدالتی غریزی، ساده‌ترین شکلی از جایگاه نخستین است که توافق همگان را به دنبال دارد. دیدگاه رولز در اینجا یک دیدگاه طبقاتی از جامعه نیست، زیرا در ایده جایگاه نخستین طبقه‌ای وجود ندارد و افراد به‌عنوان افراد اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند.

در مرحله بعدی رولز برای مشخص‌سازی ایده جایگاه نخستین تلاش دارد و در این رابطه یادآور این نکته می‌شود، که تنها وجود غریزه عدالت برای طرح پروژه عدالت کافی نیست، بلکه باید به طوری عقلانی و مستدل به درک همه جانبه‌ای از عدالت رسید. ظاهراً رولز به این مسأله توجه دارد که خصلت‌های طبقاتی حتی در ایده آلیستی‌ترین شکل غریزه، به نوعی تأثیر خود را در فرد برجای می‌گذارند و به این دلیل نظام عدالت غریزی نظام همگونی نخواهد بود و باید با مشخص‌سازی این تمایلات و تصورات و تعیین میدان اثرشان به طور عقلانی به یک توازن فکری رسید.

نظام استدلالی نظام‌های اعتقادی در چنین توازن فکری، استدلال عصری است، زیرا اصول اساسی پذیرفته شده محور اشتراکی بین همه این نظام‌های اعتقادی است.

هدف رولز این است، که به گونه‌ای عقلانی اصول عدالت را در تئوری خود پی‌ریزی کند و این که اصول عدالت بر اساس عقلانیت خود تصمیم‌گیرانه افراد قابل دسترسی است، تا هنگامی که این افراد تحت شرایط ایده آلی مشخص رفتار کنند. یکی از این شرایط پیش فرض شده